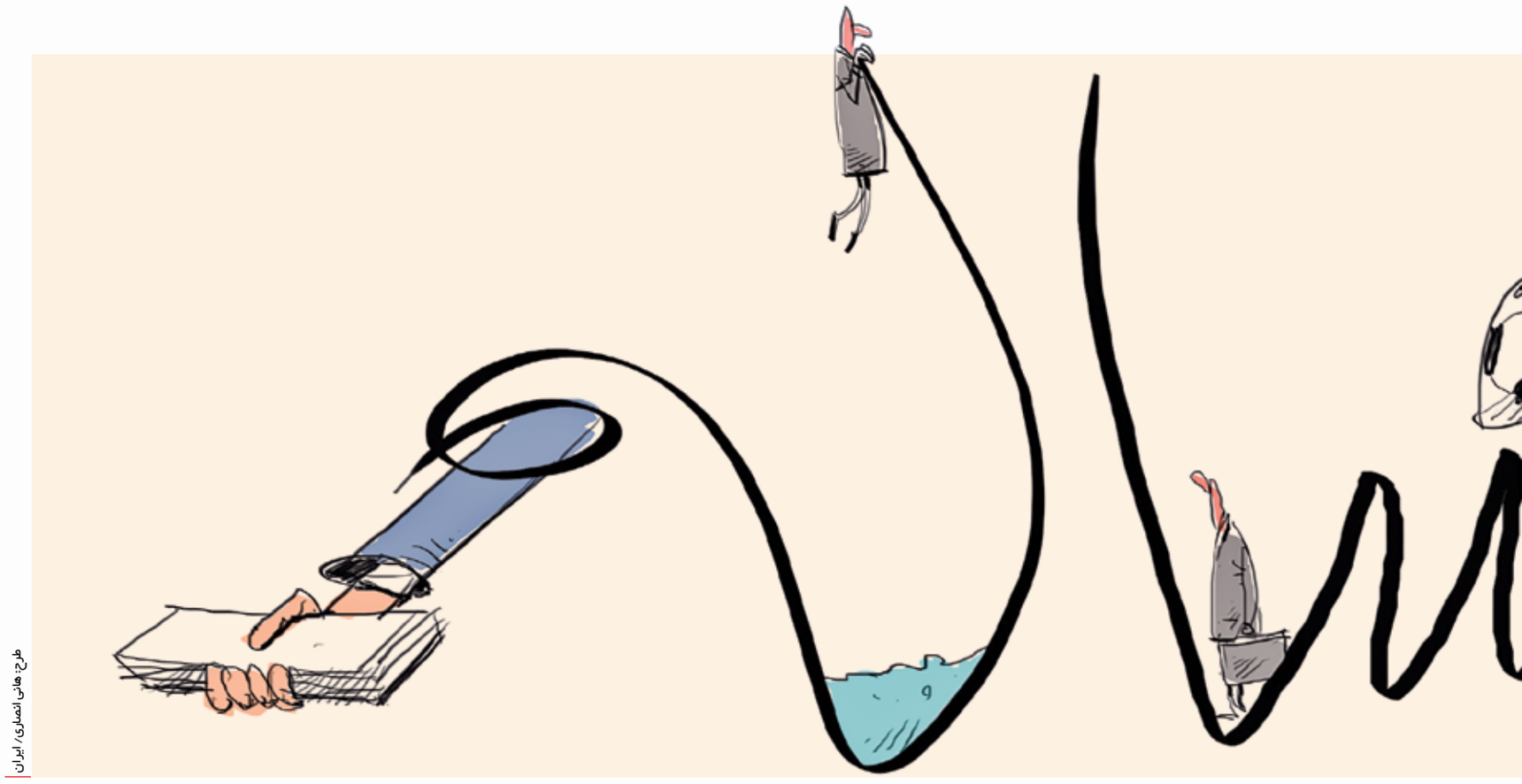


طرح: هانی انصاری/ ایران

جامعه‌بی‌مسأله

یادداشت

سعید معیدفر
جامعه‌شناس و مدرس دانشگاه تهران



نهادهایی که از آینده خویشتن ناامید می‌شوند، دست به تخریب خود خواهند زد. این تخریب، تخریبی شجاعانه و جسورانه است. از همین‌جاست که چشم‌ها بسته و گوش‌ها ناشنوا خواهند شد

تعیین مسائل اجتماعی در حوزه علوم اجتماعی به دو شیوه صورت می‌گیرد. نخست آنکه در میان مشکلات متعددی که در جامعه وجود دارد باید ببینیم کدام مشکل فراوانی بیشتری دارد. در واقع مسأله از منظر میزان وقوع ارزیابی می‌شود که البته این شیوه از تعیین مسأله اجتماعی از اهمیت کمتری برخوردار است. در روش دوم آنچه در جامعه‌ای به‌عنوان یک مسأله می‌تواند تعیین‌کننده باشد میزان واکنش مردم و جامعه نسبت به یک پدیده است. باید ببینیم جامعه نسبت به چه پدیده ناهنجاری پیش از مسائل دیگر واکنش نشان می‌دهد و نسبت به آن حساس است. معمولاً این نوع تعیین مسأله درست‌تر و واقعی‌تر است. چراکه ما با عکس‌العمل مردم مواجه هستیم امری که بسیار مهم‌تر از وقوع کمی مسأله است. حال در پاسخ به این پرسش که مهم‌ترین مسأله اجتماعی حال حاضر جامعه ایران چیست و چرایی تعیین این موضوع، می‌توان به راه‌حل‌ها اشاره کرد. بدین معنا که مسائل و راه‌حل‌ها در کنار هم قرار می‌گیرند. برای تعیین مسأله اجتماعی، ذهن به سراغ حل آن می‌رود. مثلاً اگر از طریق رسانه جست‌وجو کنیم چه مسأله‌ای مهم‌تر است و چه راه‌حلی پیشنهاد می‌کند، نتیجه این است که ما در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که هنوز مسأله خودش را نمی‌شناسد و قطعاً راه‌حلی برای آن پیشنهاد نمی‌کند. در چنین شرایطی جامعه‌شناسان می‌گویند که این جامعه، جامعه‌ای بی‌مسأله است؛ جامعه‌ای که اگر چه مشکلات فراوانی دارد و کمیت پدیده‌ها و مشکلات بسیار زیاد است اما هنوز این جامعه در خودآگاهش مسأله اجتماعی شکل نگرفته و هضم آن کمی دشوار است.

چطور ما در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که با هزاران مشکل و گرفتاری مواجه است اما در تعیین مسأله اجتماعی مشکل داریم و نمی‌توانیم در تعیین مسأله اجتماعی واحد به توافق برسیم. به‌عنوان مثال اگر این پرسش را از گروه‌ها و صاحبنظران مختلف بپرسید قطعاً هر کدام پاسخ متفاوتی ارائه می‌کنند. این در حالی است که معمولاً گفته می‌شود زمانی موضوعی در یک جامعه مسأله و مهم تلقی می‌شود که از نخبگان تا سطوح مختلف برنامه‌ریزان و سیاستگذاران، بر سر آن توافق داشته باشند. وقتی چنین توافقی برای تعیین مسأله اجتماعی وجود داشته باشد از ارائه راه‌حل بی‌نیاز می‌شویم. به این دلیل که همه نسبت به پدیده ناهنجار عکس‌العمل نشان می‌دهند و همه موافق هستند که چنین موضوعی مشکل تلقی می‌شود. در واقع حل مسأله در همین توافق است. وقتی بر سر مسأله‌ای توافق داشته باشید راه‌حل‌های مسأله به روی شما گشوده می‌شود. متأسفانه در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که بر سر هیچکدام از گرفتاری‌هایی که وجود دارد توافق نداریم؛ اندیشمندان هر کدام مشکلی را مهم می‌دانند، برنامه‌ریزان مشکل دیگری را مهم می‌دانند، جامعه و مردم هم مشکل دیگری را به‌عنوان مسأله مطرح می‌کنند. با این مختصات ما عملاً با جامعه‌ای بی‌مسأله روبه رو هستیم. چون توافقی بر سر مسائل وجود ندارد و به‌دنبال آن راه‌حلی هم برای خروج از بحران دیده نمی‌شود. در حال حاضر جامعه ما گرفتاری‌های فراوانی دارد اما متأسفانه به‌دلیل آنکه توافقی بر سر مسائل وجود ندارد هیچ اقدامی صورت نمی‌گیرد. هر موضوعی را که به‌عنوان مسأله مهم در نظر می‌گیریم عده‌ای می‌گویند سیاه‌نمایی است، عده‌ای دیگر می‌گویند چنین امری



متأسفانه در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که بر سر هیچکدام از گرفتاری‌هایی که وجود دارد توافق نداریم؛ اندیشمندان هر کدام مشکلی را مهم می‌دانند، برنامه‌ریزان مشکل دیگری را مهم می‌دانند، جامعه و مردم هم مشکل دیگری را به‌عنوان مسأله مطرح می‌کنند. با این مختصات ما عملاً با جامعه‌ای بی‌مسأله روبه رو هستیم

وجود ندارد و عده‌ای دیگر هم برای اینکه کارنامه خودشان را مثبت جلوه دهند در تعیین مصادیق مسائل، مشکل دارند. بنابراین مسأله اجتماعی برای جامعه‌ای است که تقریباً اعتباری برای گروه‌های مختلف در نظر گرفته باشد، جامعه آزاد و باز باشد، جامعه‌ای که در آن نخبگان دارای نقش بوده و نزد مردم اعتبار داشته باشند. جامعه‌ای که در آن نخبگان بی‌اعتبارند، گروهی علیه گروه دیگر عمل می‌کنند و همدیگر را نمی‌پذیرند و مردم به نخبگان اعتماد لازم را ندارند. این جامعه هیچگاه توان تعیین مسأله اجتماعی را ندارد و نمی‌تواند برای حل مسأله گام مؤثر بردارد. حال برای عبور از چنین شرایطی باید به نخبگان اعتماد کرد. هم‌اکنون شکاف عمیقی میان نخبگان اعم از نخبگان سیاسی و اجتماعی و سطوح مختلف معتمدین در جامعه ایجاد شده است. در گذشته شرایطی وجود داشت که یک شخص یا نخبه‌ای معتمد مردم بود و به او اعتماد داشتند ولی امروز همه نخبگان علیه یکدیگر قیام می‌کنند؛ به همین دلیل اعتماد مردم نسبت به آنها سلب شده است. ما در اقیانوس مشکلات گرفتار شده‌ایم و نمی‌توانیم راه خروج از این وضعیت را پیدا کنیم. در چنین جامعه‌ای نخبگان به حداقل اعتبار رسیده‌اند و در میانشان شکاف و تضادهای شدیدی به وجود آمده است. بنابراین می‌توان گفت تا زمانی که تضادها و شکاف‌های عمیق میان نخبگان و نخبگان با مردم وجود داشته باشد ما به هیچ وجه راهی برای تعیین مسأله اجتماعی و خروج از آن نخواهیم داشت.

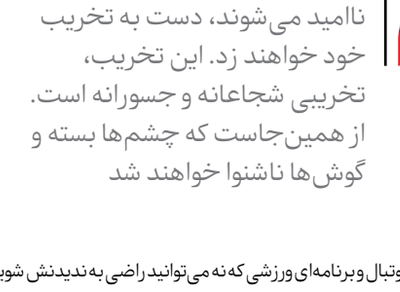
بگذارید. فوتبال و برنامه‌ای ورزشی که نه می‌توانید راضی به ندیدنش شوید و نه می‌توانید تماشایش کنید و حالتان بهم نخورد.

گزاره‌ای مشهور در میان رواقیون نقل می‌شود که می‌گوید: «ناامید باش و از هیچ‌چیز نترس!»

نهادهایی که از آینده خویشتن ناامید می‌شوند، دست به تخریب خود خواهند زد. این تخریب، تخریبی شجاعانه و جسورانه است. از همین‌جاست که چشم‌ها بسته و گوش‌ها ناشنوا خواهند شد. دست به ترکیب و ادغام من درآوردی نهادها می‌زنیم تا از آنها محصولی تازه بیرون بکشیم. آموزش را کالایی کردیم و کالا را انحصاری. دین را سیاسی کردیم و ورزش را دینی.

بر سر نهاد ورزش نیز همان بلایی را نازل کردیم که بر سر تمام پدیدارهای مدرن. خواستیم ایرانیزه‌اش کنیم و به نام خود سکه زنیم. استانداردهایش را برهم زدیم و الگوهایش را نادیده انگاشتیم. کاتالوگ‌هایش را پاره کردیم و ضمانت‌نامه‌اش را آتش زدیم. محصول، چیزی است ناقص‌الخلقه که دیگر خودمان هم زبانش را بلد نیستیم و نمی‌دانیم به چه کارمان می‌آید. کالایی که روی دست‌مان مانده و تبدیل به زینت خانه‌مان شده. گاهی روی طاقچه می‌گذاریم‌اش و گاهی نیز زیر کرسی.

باری، همه چیز دست‌به‌دست هم داده تا مردمان را از پاک‌نیتی نومید سازد. ناامیدی، ترس را از میان برمی‌دارد و این شجاعت مخرب، سرعت ویرانی را فزونی بخشیده و به انحطاط ختم خواهد شد.



قانون گریزی یک ودیعه عمومی در بین مردم است.مردم قوانین و مقررات را کم‌تر رعایت می‌کنند. حال که قانون گریزی به یک اپیدمی تبدیل شده باید اصلاح آن هم از سوی حاکمان صورت بگیرد

جامعه بشدت میان مردم کاهش پیدا کرده است که این موضوع برای جامعه تبعات جبران‌ناپذیری به‌دنبال خواهد داشت و ضرورت دارد اقدامات جدی از سوی مدیریت جامعه صورت بگیرد تا این مسائل به میزان قابل ملاحظه‌ای کاهش پیدا کند.

حال که ما از نظام حکمرانی بد به‌عنوان مسأله سخن گفتیم قاعدتاً باید به سمت یک نظام حکمرانی خوب حرکت کنیم تا بتوانیم بر امور فایق بیاییم. ما باید همواره امیدوار باشیم، امید به اینکه از زاویه مردم و بخش قابل ملاحظه‌ای از مدیران وحاکمان فهمیده شود که مشکلی وجود دارد و خود آگاهی نسبت به این موضوع ایجاد شود که نمی‌توان به شیوه‌ای که تا به امروز مدیریت کرده‌ایم ادامه داد چرا که مسائل و مشکلات ایجاد شده ارتباط مستقیمی با نحوه مدیریت ما دارد که باید در آن اصلاحی ایجاد شود. این اصلاحات، نمی‌تواند اصلاحات خرد باشد به این دلیل که ما با کاهش سرمایه اجتماعی مواجه هستیم. اصلاحات باید بنیادین و اساسی باشد.

در واقع امیدی به اصلاح ایجاد شود ونشانه‌هایی از اینکه مدیریت جامعه اهتمام جدی دارد که اصلاحی در رویه‌ها و رویکردهایش به وجود آورد و مسائل حل و فصل شود. اگر این اقدامات آغازشود، می‌توان امیدوار بود اما چنانچه موضوع بدرستی از سوی حاکمان فهمیده نشود وکماکان بر همان مدار گذشته بخواهند کارها را ادامه دهند، آن موقع باید گفت امیدی نیست که اصلاحی صورت گیرد هرچند که ما همواره امیدوار هستیم عقلانیتی در مجموعه مدیریتی و حاکمیتی کشور وجود داشته باشد در همین راستا نشانه‌هایی هم از عقلانیت در برخی بزنگاه‌ها یا مواقعی که با بحران روبه‌رو بودیم، مشاهده شده و تصمیم گیری‌های بخردانه‌ای برای اصلاح رویکردها و فرآیندهای قبلی صورت گرفته است. اگر در مواقعی که با شرایط بحرانی مواجه هستیم باز هم چنین عملی صورت گیرد مسائل و مشکلات بتدریج کاهش پیدا می‌کند.

قانون گریزی یک ودیعه عمومی در بین مردم است. مردم قوانین و مقررات را کم‌تر رعایت می‌کنند. حال که قانون گریزی به یک اپیدمی تبدیل شده باید اصلاح آن هم از سوی حاکمان صورت بگیرد. میان آنها باید برای مقید به قانون بودن اهتمام وجود داشته باشند. مثلاً در آیین دادرسی قوانین و مقرراتی داریم، اگر بخشی از قوانین و مقررات را قوه قضائیه در ارتباط با زندانیان سیاسی و متهمان امنیتی رعایت نکند خود مهم‌ترین نشانه‌ای است برای مردم که می‌توان در این مملکت قانون را شکست. یا در قانون اساسی در ارتباط با انتخابات، حقوق شهروندی و حقوق مدنی اموری وجود دارد که به صراحت بیان شده است اما در برخی مواقع می‌بینیم که در رفتار حاکمان آشکارا نادیده گرفته می‌شود و ابایی از این موضوع ندارند. یکی از مصادیق آن نوع برخوردی بود که اخیراً رئیس قوه قضائیه در ارتباط با ایجاد دادگاه‌های ویژه مفاسد اقتصادی داشت. این موضوع مغایر با مضامین خیلی مشخص قانون اساسی و آیین دادرسی است. دادگاهی که در آن متهم با هر میزان جرم و با هر نوع محکومیتی نتواند اعاده دادرسی کند، نتواند به حکمی که صادرشده اعتراض کند، مغایر با آیین‌نامه مصوب دادرسی است. نباید این کار از ناحیه حاکمان صورت گیرد، از ناحیه دستگاه‌هایی که خودشان متولی و مسئول قانون هستند. این رویکرد باید در جامعه و در میان حاکمان به وجود آید که بیش از مردم این حکومت است که باید قانون را رعایت کند و در سیستم حکومتی نسبت به این موضوع حساسیت ایجاد شود. آن موقع می‌توان از مردم انتظار داشت که اگر قانون را رعایت نکردند از آنها بازخواست شود اما اگر حکومت بخواهد خودش بزرگ‌ترین قانون شکن باشد؛ نمی‌تواند از مردم انتظار داشته باشد که قانون را رعایت کنند. به گمان بنده قانون گریزی و فساد مسأله اول ما است و تغییر رویکردهای حکومتی و مدیریتی برای یک حکمرانی خوب نقطه آغاز است. باید علت‌ها بررسی و قدم‌های مشخص تعریف شود و اهتمام جدی به وجود آید. بدون تردید مردم و همه جریان‌هایی که دلسوز این مملکت هستند در این راه با حکومت و نظام مدیریتی جامعه همراهی خواهند کرد.

گویا یک راه بیش نمانده است

یادداشت

مقصود فراستخواه
استاد دانشگاه



به گمانم «مسأله مسأله‌ها» این بود و همچنان هست که «ما اجازه نداده‌ایم جامعه مدنی مستقل و حوزه عمومی آزاد، قانونمند، شفاف و قابل دسترس همگان در این سرزمین رشد بکند

می‌پرسید یک مسأله! متأسفم که بسیاری فرصت‌ها از دست رفته است، وقت تنگ است. مشکلات در این کشور فراوانند ولی نظام تصمیم‌سازی وتصمیم‌گیری رسمی، آنها را به مسأله‌هایی برای حل شدن به روش علمی و فنی تبدیل نمی‌کند. فرق مشکل با مسأله چیست؟ مشکل، یک امر واقعی است که در روشنی دانش، تبدیل به مسأله می‌شود و امکان رفع و رجوع آن فراهم می‌آید. مثلاً اضطراب فرزند برای پدرش یک «مشکل» است ولی توسط مشاوران خانواده یا متخصصان مسائل جوانان، در قالب یک «مسأله» صورتبندی و راه‌حل‌هایی برایش پیدا می‌شود.

زمانی مشکلات در این کشور در حد معینی بودند. اما به آنها بی‌اعتنایی سیستماتیک شد، ماندند، زاد و ولد کردند و منشأ معضلات شدند. هرچه منتقدان ومتفکران و حتی کارشناسان مستقل گفتند، همچنان در سطوح رسمی کشور به آنها چندان توجه مؤثر نشد. این صداها نه تنها ناشنیده ماندند بلکه با انواع برچسب‌ها به حاشیه رانده شدند. این چنین بود که معضلات ماندند، بزرگ شدند، ریشه درانداختند، ویروس‌وار رشد کردند و به بحران‌هایی تبدیل گشتند: زیست‌بومی، اقتصادی، فساد سیستماتیک تا مغز استخوان در بوروکراسی دولت، ناکارآمدی دستگاه اجرا، وجود دستگاه‌های سایه در قوای مختلف، شکاف دولت وملت، شکنندگی همبستگی ملی، حقوق گروه‌های اجتماعی، آسیب‌پذیری نظم اخلاقی جامعه، مخدوش شدن سرمایه‌های اجتماعی، ناکارکردی شدن نهادها مانند خانواده، دین، آموزش و پرورش، اقتصاد، دولت و دانشگاه و دست آخر نیز؛ شبح وضعیت استثنایی در کشور بر اثر شکست دیپلماسی.

اما برای اینکه پرسیده‌اید یک مسأله، به گمانم «مسأله مسأله‌ها» این بود و همچنان هست که «ما اجازه نداده‌ایم جامعه مدنی مستقل و حوزه عمومی آزاد، قانونمند، شفاف و قابل دسترس همگان در این سرزمین رشد بکند، توسعه پیدا بکند، کار بکند و برای کشور ما ایجاد مصونیت و پایداری بکند.» جامعه مدنی عبارت است از مطبوعات، رسانه‌های غیردولتی، احزاب مستقل، منتقدان اجتماعی، مخالفان فعال به صورت قانونمند، سازمان‌های غیردولتی، نهادهای محله‌ای، صنفی و حرفه‌ای، متخصصان وکارشناسان آزاد، فضای سوم اجتماعی، مکان‌های عمومی برای گفت‌وگو وهم اندیشی، شبکه‌های اجتماعی مثل تلگرام و توئیتر ونظایر آن.

کار جامعه مدنی چیست؟ جامعه مدنی، امکان «عقلانیت اجتماعی» و گفت‌وگویی تدریجی و بهنگام و آرام در باب یکان یکان مسائل کشور، در شهرها و استان‌های مختلف بویژه در مناطق محروم و پیرامونی و فراموش شده را برای ما فراهم می‌آورد. دردها و آسیب‌ها وهمچنین انواع فسادها تا به مرحله عفونت نرسیده‌اند و مزمن نگشته‌اند، از این طریق اسکن می‌شوند و درباره‌اش کلی حرف و حدیث و نقد تولید می‌شود و راه‌حل‌های بموقع پیدا می‌شود. اینها اندام‌های حسی و سیستم گلبولی و ایمنی برای ارگانیسم اجتماعی می‌شوند، شفافیت ایجاد می‌کنند و آیینه‌وار به حکمرانان کمک می‌کنند که عیب‌ها و فسادها و نابرابری و فقر و نارضایتی و حقوق تضییع شده و نظایر آن را تا دیر نشده، ببینند. اینها فشاری سازنده و توفیقی جبری می‌شوند، راهی برای برون شدن از انواع ناکارآمدی و نابکاری‌ها و مفاسد و خطاها فراهم می‌آورند. ثمره‌اش این می‌شود که علاج واقعه قبل از وقوع صورت می‌پذیرد و حاصل نهایی‌اش پایداری کشور در این جهان پر شر و شور است.

اگر دستگاه پهلوی با وجود آن همه رشد اقتصادی و حجم عظیم مدرنیزاسیون دولتی، نهایتاً از هم پاشید؛ علت اصلی‌اش همین بود که آقایان در آن زمان مغرور به نفت و حامیان خارجی و متملقان ذینفع داخلی و سهامداران میانی و کارشناسان و بولتن‌سازان دور و بر خویش شدند. فساد و نابرابری و نارضایتی و تضییع حقوق را ندیدند، از صحن واقعی جامعه در شهرها و روستاها و گروه‌های جدید اجتماعی غافل ماندند و تنها زمانی فهمیدند که کار از کار گذشته بود. چرا؟ چون جامعه مدنی را طی دهه بیست تا پنجاه، اجازه رشد سیستماتیک نداده بودند. جشن‌های دوهزار و پانصد ساله راه انداختند، انواع بنیادهای روشنفکری و علمی و فرهنگی درست کردند، اما نگذاشتند جامعه مدنی نیز مستقل از دستگاه حکومتی، برای خود موجودیتی داشته باشد، درباره عیب‌ها و ایرادها و مظالم و مفاسد و نارضایتی‌ها، گفت‌وگوی جدی ترتیب بدهد و حکمرانان را به اصلاحات بهنگام وادار سازد.

اگر جامعه مدنی فعال وجود داشت توفیقی جبری می‌شد تا گردش قدرت به صورت قانونمند و آرام صورت بگیرد، رضایت اجتماعی تولید بشود و کشور به پایداری برسد. ولی نرسید و دیدیم که چه شد. سیاست به پارتیزانیسم و رادیکالیسم سوق یافت، خشم‌ها توده شد و کشور به هم ریخت. شاه در اواخر سوار هلیکوپتری شد، آسمان تهران را چرخی زد و آمد پایین و از هویدا و دیگر آدم‌های دور و برش پرسید: آیا این بود آن اتحاد شاه وملت که مرتب به من می‌گفتید؟!

الان نیز راه حل مشخص است. هرچند دیر شده ولی باز هم می‌توان به «جامعه مدنی» پناه برد. عقلای نظام کجایند؟ لطفاً پیش بیفتند و امکان این بازگشت را فراهم بیاورند. بخشی از مقامات، متأسفانه آمادگی ذهنی واخلاقی این اقدام ملی را از دست داده‌اند ولی هستند کسانی هنوز در پیرامون رسمی و غیررسمی حکومت که اینجانب مدت‌هاست آنها را «کنشگران مرزی» نامیده‌ام، با اینان شور و مشورت سیستماتیکی ترتیب بدهند. در قبل از انقلاب هم‌چنین افرادی بودند؛ امثال مجید تهرانیان و بقیه که به آنها اعتنایی نشد.

اکنون نیز هستند برخی نخبگان فکری و سیاسی و اجتماعی که اتفاقاً طی همین چهار دهه دوره جمهوری اسلامی به عرصه آمده‌اند، زمانی مسئولیت‌هایی برعهده گرفته‌اند، به حاشیه رانده شده‌اند ولی همچنان هستند و حاضرند به این نظام کمک کنند. مهمتر از آنها برخی روشنفکران و دانشگاهیان و متخصصان و فعالان مدنی هستند که در حواشی نزدیک دستگاه‌های تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری تردد دارند، گاهی به جلسات دعوت می‌شوند و گاهی نمی‌شوند، ولی در مجموع حرف‌هایی کارشناسانه و فنی برای گفتن دارند. چون ارتباط‌شان را با متن جامعه حفظ کرده‌اند.

یعنی بین سیستم رسمی و «زیست جهان» جامعه در تردد‌ند. اینها نعمتی برای جامعه کنونی ایران و شاید آخرین فرصت‌ها برای نظام هستند. اگر به آنها رجوع بشود شاید اسباب آشتی ملی و تقویت قانونمند جامعه مدنی بشوند و سطحی از توافق اصولی نخبگان برای مواجهه با بحران‌ها را فراهم بیاورند تا بلکه کیان اجتماعی کشور باقی بماند و همبستگی اجتماعی ملت از این طریق میسر بشود و از آینده ایران محافظت بشود.

مخاطرات جدی که ما را با قاعده‌شکنان بین‌المللی نظیر نئوکان‌های راست نژادپرست در امریکا رودررو ساخته، تنها با خردمندی و تدبیر ملی و پیوند حکومت با جامعه مدنی قابل رفع و رجوع است.